

اندیشه‌ی عثمانی‌گرایی در تاریخ اصلاحات عثمانی

رسول عربخانی^۱

چکیده

همزمان با آغاز زوال اقتدار سیاسی اقتصادی دولت عثمانی طی قرن نوزدهم، ظهور اولین نشانه‌های بیداری ملی در میان اقلیت‌های درون امپراطوری عثمانی که خواستار استقلال و خودمختاری بودند، دولتمردان نظام را با چالشی جدی و در عین حال جدید و بی سابقه مواجه ساخت. چگونه می‌توان تمامیت ارضی عثمانی را حفظ کرد و آن را از خطر تجزیه رهانید؟ مهمترین و در عین حال اولین ایدئولوژی سیاسی که تلاش کرد به این سؤال پاسخ دهد و راه حلی برای مسأله‌ی فوق بیابد، اندیشه‌ی «عثمانی‌گرایی» بود. رویکرد این سیاست که محور عمده‌ی اصلاحات سیاسی اجتماعی سراسر قرن نوزدهم عثمانی از تنظیمات تا پایان مشروطه‌ی دوم به‌شمار می‌رود، ایجاد وحدت و همبستگی میان اتباع ساکن امپراطوری از طریق اعطای تساوی حقوقی به آنها و مشارکت دانش‌اندیشان در اداره‌ی امور کشور بود. هدف مقاله‌ی حاضر بررسی ماهیت و ابعاد این

۱. دانشجوی دکتری تاریخ معاصر عثمانی. دانشگاه غازی آنکارا rasoularabkhani@yahoo.com

سیاست و در عین حال میزان کارایی آن در حل مسایل امپراطوری می
باشد.

واژه‌های کلیدی: عثمانی‌گرایی، امپراطوری عثمانی، اصلاحات

مقدمه

پیشینه‌ی اصلاحات در امپراطوری عثمانی به آغاز قرن هفدهم یعنی مقارن با ظهور اولین نشانه‌های رکود در ساختار اداری - سیاسی جامعه باز می‌گردد. نابسامانی‌های موجود در نظام اداری دولت پس از سلطان سلیمان قانونی به طور بارزی خود را نشان دادند. بی‌علاقگی پادشاهان بعد از قانونی به امور حکومتداری و بی‌تدبیری‌های پیاپی، باعث تضعیف اقتدار مرکزی دولت شد. تضعیف اقتدار سیاسی نیز به نوبه‌ی خود نهادهای دیگر از جمله ساختار نظامی و اقتصادی را تحت تأثیر قرار داد. در همین عصر، شاهد یک دگرگونی عمده در مفهوم تحول و انتقال قدرت هستیم. تلقی سنتی دولت ترکی از قدرت که در آن «حاکمیت، سهم مشترک همه‌ی اعضای خاندان» است کنار گذاشته شد و اصل «اکبریت» بدان معنی که سلطنت حق پسر ارشد پادشاه است جایگزین آن گشت (Hayta, Ünal, 2005: 2). اگرچه این رویکرد جدید، به نزاع‌های جانشینی پایان داد اما از سوی دیگر، زمینه‌ی به تخت نشستن شاهزادگان بی‌تجربه و بی‌کفایت را فراهم نمود. علاوه بر این، توقف سیاست واگذاری ایالات به شاهزادگان، آنها را از تجربیات حکومت‌داری محروم ساخت. اوضاع بد اقتصادی نیز که خود مولود جنگ‌های طولانی، فرسایشی و عمدتاً نافرجام در جبهه‌های مختلف بود، در کنار نتایج منفی سوء مدیریت کشوری، زمینه‌ساز ظهور شورش‌هایی در اقصی نقاط امپراطوری گردید.

در میان عوامل خارجی مؤثر در رکود دولت، وقوع تحولات نوین در اروپا را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. پیشرفت‌های نوین در عرصه‌های علوم و صنایع به ویژه فنون نظامی در نهایت به سود غرب انجامید و اروپا به سرعت از رقیب و دشمن قدرتمند خود عثمانی پیشی گرفت. اکتشافات جغرافیایی پای اروپاییان را به قاره‌ها و سرزمینهای جدید گشود و به این ترتیب آنها علاوه بر ثروت، صاحب راه‌های مهم تجاری گشتند که تا چندی پیش در انحصار عثمانیها بود و

از منابع قدرت اقتصادی - سیاسی این دولت به شمار می آمد. نتیجه این شد که در قرن هفدهم دولت عثمانی با ذهنیت و اقتصاد قرون وسطایی روز به روز از اروپایی که در حال مدرن شدن بود عقب ماند.

به این ترتیب، برای برون رفت از این آشفتگی ها و بی نظمی ها، به تدریج مقدمات اجرای پاره‌ای اصلاحات در نظام سیاسی با هدف بازگرداندن ثبات و اقتدار به دولت فراهم گشت. نمونه‌ی بارز چنین اصلاحاتی را می توان در دوره‌ی سلطان مراد چهارم (۱۶۲۳-۱۶۴۰) مشاهده کرد. احمد پاشا طرحونجی صدراعظم سلطان مراد چهارم، با ارائه‌ی لایحه‌ی بودجه‌ی مشهور خود به سلطان و تصویب و اجرای آن، خلأ خزانه‌ی خالی کشور را تا حدی مرتفع ساخت و با رشوه خواری مبارزه نمود. محمد پاشا کوپرولو وزیر اعظم نیز سیستم مالیات گیری را انتظام بخشید، شورش های آناتولی را با شدت تمام سرکوب نمود و اقتدار حکومت مرکزی را به این مناطق بازگرداند. (همان: ۱۶-۱۸)

اما نکته‌ی مهم در اصلاحات قرن هفدهم تا اوایل قرن نوزدهم فقدان طرح هرگونه اندیشه‌ی علمی و تئوریک از سوی اندیشمندان عثمانی است. به تعبیر دیگر، اصلاحات دوره‌ی مزبور را باید در مفهوم کلاسیک آن در نظر گرفت و مورد بررسی قرار داد. این اصلاحات یا از سوی آن عده از پادشاهان که دارای فکر نسبتاً بازی بودند صورت می گرفت یا از جانب وزرا و دولتمردانی که تحت حمایت چنین پادشاهانی بودند. هدف اساسی اصلاحگران، تجدید نیروی دولت در عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و ایجاد شرایط باثبات در امپراطوری بود (Karal, 1999: V/ 55). همچنین خاستگاه اصلاحات، اوضاع نابسامان داخلی است و اندیشه‌ها و نهادهای غربی در هدایت و جهت دهی آن مداخلت قابل توجهی ندارند. عمده ترین موانع اصلاحات طی دوره مورد بحث، ینی چری ها و علمای دینی به عنوان صاحبان دو نهاد محافظه کار و مخالف نوگرایی در جامعه‌ی عثمانی بودند (Hayta, Ünal, 2005, 20-21). با این همه، به تدریج هنگامی که از قرن هفدهم به قرن نوزدهم نزدیک می شویم تاثیر افکار و اندیشه‌های غربی در اصلاحات عثمانی نظیر دیگر جوامع خاورمیانه چون ایران افزایش می یابد.

آنچه در این مبحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت سلسله اصلاحاتی است که از قرن نوزدهم تا فروپاشی دولت عثمانی متفکران، بوروکرات‌های عصر تنظیمات و منورالفکران اوایل قرن بیستم را به خود مشغول ساخت. مهمترین وجه تمایز حرکت‌های اصلاح طلبانه‌ی حاضر با موارد قبلی، نقش مستقیم تحولات سیاسی، اجتماعی غرب به عنوان یک عامل اساسی در روی آوردن دولتمردان و اندیشمندان جامعه‌ی عثمانی به اندیشه‌ی اصلاحات است. ظهور انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن هجدهم منشأ تحولات سیاسی اجتماعی نه تنها در اروپا بلکه در سایر نقاط جهان گردید. بزودی انتشار افکار آزادی خواهی، مساوات و ملی‌گرایی منبث از این انقلاب، دامن دولت و جامعه‌ی عثمانی را نیز گرفت و پس از این، جلوگیری از تبعات رواج و گسترش افکار مزبور در داخل مرزهای پهناور امپراطوری و مبارزه با تأثیرات ویرانگر آن بر تمامیت و یکپارچگی جامعه، به یکی از عمده‌گرفتاری‌های زمامداران عثمانی تبدیل شد. برای درک بهتر نقش و اهمیت انقلاب فرانسه در تحولات فکری-سیاسی عثمانی پیش از هر چیز باید به ویژگی‌های جغرافیای و ساخت جمعیتی، قومی و فرهنگی این امپراطوری توجه کرد.

امپراطوری عثمانی در قرن هجدهم به لحاظ وسعت قلمرو، یکی از بزرگترین دول دنیا به شمار می‌آمد. این امپراطوری در یک قلمرو چند میلیون کیلومتری، دهها میلیون جمعیت را در خود جای داده بود.^۱ (Karal, 1999: V/1) ویژگی قابل توجه این ساختار جمعیتی، فقدان هرگونه وحدت در اجزا و عناصر متشکله‌ی آن بود. تبعه‌ی امپراطوری از نژادهای مختلف با ادیان متفاوت تشکیل شده بودند. اسلام، مسیحیت و یهودیت از مهم‌ترین نظام‌های عقیدتی جامعه به حساب می‌آمدند که در سایه سیاست نسبتاً تسامح کارانه‌ی ترکان، به مسالمت در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کردند، با این تفاوت که نسبت جمعیت مسلمانان در مقایسه با دیگران بیشتر

۱. انور ضیاء کارال وسعت قلمرو امپراطوری در قرن هجدهم را حدود چهار میلیون کیلومتر و جمعیت ساکن در آن را بالغ بر ۲۵ میلیون نفر ذکر می‌کند. اما به نظر می‌رسد ارقام عنوان شده از سوی این محقق چندان صحیح نباشد؛ زیرا در قرن هجدهم، امپراطوری عثمانی هنوز جز بخشی از قلمرو اروپایی، سایر قسمت‌ها را تحت حاکمیت خود داشت و از قرن نوزدهم بود که بتدریج سرزمین‌های خود در آفریقا و بالکان را از دست داد. بنابراین، ارقام فوق بیشتر برای قرن نوزدهم صدق می‌کند نه قرن هجدهم.

بود. بنابراین، طبیعی می‌نماید که گسترش افکار ملیت‌خواهی تأثیرات منفی بر امپراطوری عثمانی که به لحاظ ساخت جمعیتی، گروه‌های گوناگونی را در خود جای داده بود، بگذارد. ملی‌گرایی در آغاز از طریق تبلیغات بیگانه و با مقاصد سیاسی، مسیحیان امپراطوری را مورد هدف قرار داد. ناپلئون بناپارت که با هدف تبدیل دریای مدیترانه به یک دریاچه‌ی فرانسوی تصمیم به تصرف مصر گرفته بود، برای تحقق هدف فوق، ساکنان رومی امپراطوری را علیه حکومت تحریک کرد. بنا بر نظر برخی محققان، پس از بحران مصر بود که ملیت‌گرایی در میان خلق عثمانی شیوع جدی یافت و افکار مزبور زمینه‌های فکری فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه‌ی اقلیت‌های غیرمسلمان را فراهم

ساخت. (Tarih (Doğuştan Günümüze Büyük İslam, Ansiklopedisi, 1989: XIII/58)

از آغاز جنبش تنظیمات تا فروپاشی دولت عثمانی، یک سلسله اصلاحات با هدف حفظ حاکمیت و تمامیت ارضی عثمانی به اجرا گذاشته شد. چگونه می‌توان تمامیت عثمانی را حفظ کرد و آن را از خطر تجزیه رهانید؟ مهمترین و در عین حال اولین ایدئولوژی سیاسی که تلاش کرد به این سؤال پاسخ دهد و راه حلی برای مسأله‌ی فوق بیابد، اندیشه‌ی «عثمانی‌گرایی» بود. فکر عثمانی‌گرایی یا به تعبیر دیگر «عثمانی‌محوری» نقطه‌ی مشترک تمامی روشنفکران عثمانی از دوره‌ی تنظیمات تا پایان جنگ جهانی اول را تشکیل می‌دهد. عثمانی‌گرایی اندیشه‌ی اتحاد تمام اقوام، جماعات و ملل داخل امپراطوری بدون در نظر گرفتن دین، مذهب، نژاد، و سایر تفاوت‌ها، در زیر چتر تساوی حقوقی است. (Doğuştan..., 1989: XIII/5) بنابراین اندیشمند و فعال سیاسی اواخر عثمانی، یوسف آقچورا، پیشینه‌ی ذهنیت عثمانی‌گرایی یا سیاست خلق ملت واحد عثمانی، در اصل به زمان سلطان محمود دوم (۱۸۰۸-۱۸۳۹) باز می‌گردد. او سخن مشهور سلطان را در این رابطه نقل می‌کند که گفته بود: «من تفاوت مذهبی تبعه‌ی خودم را تنها هنگام رفتنشان به مسجد و کلیسا و کنیسه متوجه می‌شوم.» (Akçura, 2005: 36)

برای مطالعه‌ی عینی سیاست عثمانی‌گرایی در دوره‌ی مورد بحث و بررسی توفیق یا عدم توفیق این ایدئولوژی در مقام یک روش و هدف برای حفظ وحدت اجزای امپراطوری بهتر است به طور موردی در ادوار و مقاطع مهم تاریخ اصلاحات عثمانی به سراغ موضوع فوق برویم.

عثمانی گرایی در دوره ی تنظیمات

دوره ی تنظیمات در تاریخ عثمانی از صدور فرمان شریف گلخانه در ۱۸۳۹ تا صدور فرمان مشروطه در ۱۸۷۶ را در بر می گیرد. طی این مدت سی و پنج ساله ی سالهای پادشاهی عبدالمجید و عبدالعزیز، یک سلسله برنامه های اصلاح طلبانه و نوگرایانه از سوی دولت طرح و اجرا گشت. نقشه ی تنظیمات که در ۱۸۳۹ به همت صدر اعظم عثمانی، رشید پاشا، به سلطان عبدالمجید ارائه شد در واقع واکنشی به شکست های پی در پی بعد از معاهده ی کارلوفچا (۱۶۹۹) بود که با معاهده ی کوچوک کاینارجا در ۱۷۷۴ به اوج خود رسید. بنا بر نظر برخی محققان، این اندیشه که در نتیجه ی مساعی مشترک صدراعظم با پادشاه و تحت عنوان «خط همایون گلخانه» انتشار یافت، بیش از اینکه حادثه ای طبیعی برخاسته از ضرورت های سیاسی اجتماعی باشد، تشبّثی بود که در نتیجه ی فشارهای بیگانگان و از خارج به این جامعه تحمیل شده بود. در واقع، امپراطوری عثمانی برای جلوگیری از حرکت های استقلال خواهانه ی اقلیت ها و تجزیه ی امپراطوری که در سایه ی حمایت های غربی صورت می گرفت، چاره ای جز ایجاد یک تشکیلات نوین و اعطای برخی حقوق تازه به اقلیت ها نداشت. باز در همین راستا، هنگامی که خط گلخانه در تأمین خواست ها و رفع شکایت اقلیت ها ناکافی جلوه نمود، دوباره دولت در دوره ی صدارت علی پاشا مجبور شد با صدور فرمان اصلاحات ۱۸۵۶ با صراحت بیشتری از حقوق غیر مسلمانان دفاع کند. (Ülken, 1999: 156)

بارزترین ویژگی ملحوظ در اصول و بندهای فرمان گلخانه، مفهوم برابری حقوقی تبعه ی مسیحی و مسلمان در برابر قانون بود. پادشاه و صدراعظم در هر فرصت ممکن در خلال نطق هایی که ایراد می کردند، بر این برابری ها تأکید می نمودند. چنانکه رضاپاشا صدراعظم، در میان رؤسای جماعات یهودی، ارمنی و رومی یکی از ایالات امپراطوری، ذهنیت مندرج در خط گلخانه را چنین بازگو کرده بود: «مسلمان، مسیحی و موسوی، همگی شما تبعه ی یک حاکم و فرزندان یک پدرید... مسلمان و مسیحی، ثروتمند و فقیر، مأموران عسکریه، ملکیه و یا روحانیه، الحاصل تمامی تبعه ی عثمانیه باید از آمال خیریه ی پادشاه که استعمال مرآت عدالت در صورت متساویه است تأمین گردند.» (Karal, 1999: V/171)

یکی از مواد مهم خط گلخانه، اصل « تأمین جان، مال و ناموس همه ی تبعه اعم از مسلمان و مسیحی» بود. همچنین در سایر مواد این فرمان در خصوص رعایت حقوق تمام تبعه تضمین کامل داده شده بود: «تبعه ی پادشاهی سنیه ی ما از اهل اسلام و ملل سایر بلااستثنا مظهر مساعدات شاهانه ی ما خواهند بود...» (Hayta, Ünal, 2005: 123)

هفده سال پس از فرمان مزبور فرمان دیگری موسوم به فرمان اصلاحات با امضای سلطان عبدالمجید در ۱۸۵۶ انتشار یافت. اندیشه ی صدور این فرمان هنگامی شکل گرفت که دولتمردان انگلیس و فرانسه و اتریش در استانبول گرد آمده بودند تا درباره ی نتایج پیروزی قریب الوقوع روسها در جنگ کریمه به رایزنی بپردازند. در اثنای این مذاکرات که مورد حمایت روسها نیز بود نظراتی درباره وادار ساختن عثمانی برای صدور یک فرمان دیگر که در آن حقوق و امتیازهای مسیحیان امپراطوری مورد تأکید قرار گیرد مطرح شده بود. به همین دلیل، دولت عثمانی برای جلوگیری از پیشدستی دولتهای متفق، به سرعت زمینه های انتشار فرمان دیگری را آماده ساخت تا از این طریق فرصت دخالت بیشتر در امور داخلی خود را از آنها بگیرد. تأمینات مندرج در خط گلخانه در فرمان ۱۸۵۶ نیز تکرار شد و وسعت این تضمینات بیشتر گشت. در این فرمان، قلمرو تابعیت عثمانی به صراحت مشخص شده بود: «هر کس، در خدمت نظامی، عرصه ی عدالت، مالیات ها، استخدام در مدارس نظامی و غیر نظامی، خدمات عمومی و منزلت دارای حق مساوی است...» فرمان مزبور مملو از تعابیر تساوی محور و وحدت بخش چون «اتباع امپراطوری»، «اتباع پادشاه عالی مرتبه»، «اتباع دولت علیه» و نظیر این ها بود. (Davison, 2005: 56-57)

کمی بعد با الحاق یک یادداشت به فرمان، مسلمانانی که از دین خود بر می گشتند، از مجازات اعدام رهایی می یافتند. دعاوی قضایی همه ی تبعه به طور یکسان باید به محاکم مختلط ارجاع داده شود و شاهدها در محکمه ها بر اساس شریعت خود سوگند ادا خواهند نمود (Hayta, Ünal, 2005: 130). بدین ترتیب، فرمان اصلاحات با نادیده گرفتن تفاوت مذهبی همه اتباع و سلب امتیاز «ملت حاکمه» بودن مسلمانان و برتری مذهبی آنها نسبت به دیگران، در صدد ایجاد مفهومی تمام عیار از «تابعیت عثمانی» بود.

اندیشه عثمانی‌گرایی در دوره‌ی تنظیمات، در پی خلق یک ملت در معنای سیاسی آن بود. از همین رو تلاش می‌کرد تا همه‌ی تبعه‌ی امپراطوری را تحت عنوان «اهل عثمانی» گرد هم آورد. این مفهوم جدید بر سه محور استوار می‌گشت: وطن عثمانی، منافع عثمانی، خاندان عثمانی. اتباع عثمانی با عنایت به این سه اصل در درون یک سیستم آزاد، برابر و عدالت محور، «ملت عثمانی» را تشکیل خواهند داد. طرفداران تنظیمات به امکان ایجاد ملت واحد عثمانی از عناصر مختلف ایمان داشتند. (Doğuştan, 1989: XII/58) علاوه بر این، دولتمردان تنظیمات با طرح بحث تساوی طلبی همه‌ی اتباع عثمانی، برای نخستین بار مفهوم «شهروند عثمانی» یا «هموطن عثمانی»^۱ را طرح نمودند و اولین گام‌ها را در راستای تأسیس مجلس نمایندگان در مقیاس ایالتی و ملی برداشتند. (Davison, 2005: 7)

آنچه در پایان گفتار حاضر باید متذکر شویم این است که هدف نهایی بوروکرات‌های عصر تنظیمات از طرح و اجرای رفرم‌های اجتماعی، جلوگیری از زوال و انحطاط دولت بود و برای تحقق این هدف ایدئولوژی عثمانی‌گرایی را به عنوان مناسب‌ترین ابزار موجود بکار گرفتند. براساس دیدگاه یوسف آکچورا صاحب رساله‌ی کم‌حجم اما ارزشمند «سه طرز سیاست» اندیشه‌ی خلق ملت عثمانی بیش از همه در دوران فؤاد پاشا و عالی پاشا رایج بود. ناپلئون سوم به عنوان نماینده‌ی الگوی فرانسوی دموکراسی و مروج تشکیل ملتها حامی نیرومندی از این پاشاهای غرب‌گرا به حساب می‌آمد. اصلاحات فرانسه محور عصر سلطان عبدالعزیز و تمثیل‌گر آن یعنی «مکتب سلطانی» همگی از میوه‌های شجره سیستم مزبور بودند. (Akçura, 2005: 37)

عثمانی‌گرایی در مشروطه‌ی اول

دوره‌ی مشروطه‌ی اول در تاریخ عثمانی به دوره‌ی اطلاق می‌شود که با اعلان قانون اساسی در دسامبر ۱۸۷۶ آغاز شده، با تعطیل مجلس توسط عبدالحمید دوم در ۱۳ فوریه ۱۸۷۸ پایان می‌یابد. در یک تعریف دیگر، مشروطه «اندیشه‌ی مشخص کردن محدوده‌ی اختیارات نهاد

حکومت، تقسیم اختیارات و مشارکت دادن مردم در حاکمیت بود که در اوایل قرن نوزدهم آغاز شد» (Türk Ansiklopedisi, 1976, XXIV/58).

بحث در باب طرح حکومت مشروطه در سال ۱۸۷۶ حادثه ای نو نبود. از دوره ی تنظیمات همواره افکاری وجود داشت که اوضاع وخیم سیاسی و اجتماعی جامعه را درک می نمود و در پی راه حلی می گشت. کسانی چون نامق کمال، ضیاء پاشا، علی سؤاوی، مصطفی فاضل، خلیل شریف، حیدرالدین و مصطفی جلال الدین طی ده سال پیش از اعلان مشروطه، بحث‌های مرتبط با مشروطه را آغاز نموده بودند. (Davison, 2005, 382) «عثمانیان جوان»^۱ در سال ۱۸۶۵ با تأسیس جمعیت عثمانیان جوان در استانبول خود را در عرصه ی سیاسی مشهور کردند. شناسی، نامق کمال، علی سؤاوی، ضیاء پاشا علیرغم تمام تفاوت مشربی که با هم داشتند در ذیل این جمعیت اولین مخالفت‌ها علیه سلطه‌ی مطلقه را تشکیل دادند. (Büyük Kültür Ansiklopedisi, 1984: VIII/3198) سازمان تازه تأسیس مذکور در لندن روزنامه ای موسوم به «حریت» انتشار داد که در آن به طرفداری از نظام مشروطه می پرداخت. این اندیشه با نوشته های اشخاص فوق، در پی انتشار فکر مشروطیت در افکار عمومی بودند. عثمانیان جوان مدحت پاشا را برای تقابل با رژیم سرکوبگر عبدالعزیز، مناسب ترین فرد یافتند. از اعضای عثمانیان جوان علی سؤاوی در لندن نشریه ی «مخبر» (۱۸۶۷)، ضیاء پاشا و نامق کمال نیز یکسال بعد حریت را انتشار دادند. مشهور است که مصطفی فاضل پاشا برای رفع مخارج این نشریه ۲۵۰۰۰۰ فرانک اختصاص داده بود.^۲ اساس برنامه ای که عثمانیان جوان به دنبال تحقق آن بودند بر محور تئوری عثمانی گرایی استوار بود. این برنامه از چند اصل بنیادی تشکیل می شد:

۱. امت افراد عثمانیه متساوی الحقوقند.

۲. حقوق و آزادی های افراد امت عثمانیه باید تأمین شود.

1 . Genç Osmanlılar. yeni Osmanlılar

۲. جهت آگاهی بیشتر درباره ی عثمانیان جوان رجوع کنید به:

Sungu, İhsan, *Tanzimat ve Yeni Osmanlılar.*, Tanzimat, I/779-857.

۳. امت عثمانیه از ظلم و ستم رها شده، از عدالت ازلی و بشری برخوردار خواهند شد.

۴. امت عثمانیه بر محور عشق به وطن متحد خواهند شد.

۵. برای حصول به تمامی این مقاصد، اداره‌ی مطلقه‌ی دولت عثمانیه باید به اداره‌ی مشروطه تبدیل گردد.

۶. در استحصال مقصد فوق، توسل به وسائط خشونت آمیز و ایجاد شورش جایز نیست و روش تبلیغ و اقناع در پیش گرفته خواهد شد. (Karal, 1999, VIII/210)

حتی اگر بپذیریم که نظریه‌ی سیاسی عثمانیان جوان ترکیب موفقی از اندیشه‌های غرب و شرق عرضه نکرده باشد، با این حال نمی‌توان نقش آنها را در طرح مفاهیمی نظیر حریت و تابعیت وطنی^۱ برای اولین بار در ترکیه انکار کرد. (Türk Dünyası El Kitabı, 1992:I/499)

چنان‌که پیش از این نیز متذکر شدیم مدحت پاشا مأموریت اجرای نقشه‌ی جمعیت را برعهده گرفت. وی شخصاً راه حل نجات دولت از بحران‌ها را تغییر نظام مدیریت دولت می‌دانست. نقطه‌ی ثقل مدیریت جدید، وجود یک مجلس ملی بود؛ مجلسی که بدون در نظر گرفتن اختلاف قومی و مذهبی، از مبعوثان ملت تشکیل گردد. (Büyük Kültür Ansiklopedisi, 1984: VIII/ 3198)

متعاقب به تخت نشستن عبدالحمید دوم در ۸ اکتبر ۱۸۷۶ از سوی سلطان، کمیونی متشکل از ۲۸ نفر به ریاست مدحت پاشا مطالعات بر روی قانون اساسی را آغاز کرد. قانون اساسی در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ از سوی پادشاه مورد تصویب قرار گرفته، انتشار یافت. این قانون اساسی در ۱۲ قسمت با ۱۱۹ ماده بود. از مهمترین مواد قانون اساسی که منعکس کننده‌ی سیاست عثمانی محوری بود، بخش حقوق عمومیه‌ی اتباع دولت عثمانیه است که از ماده‌ی ۸ تا ۲۶ را شامل می‌شد. ماده‌ی هشتم به صراحت چنین بیان می‌داشت: «همه کسانی که تابعیت دولت عثمانی را دارند، عثمانی هستند.» (Karal, 1999: VIII/222; Hayta, Ünal, 2005: 175)

علاوه بر این، کارآمدترین بعد آن، تأکیدی بود که بر تساوی تمام اتباع عثمانی می‌کرد. آزادی‌های مدنی اعطا شده‌ی متعدد، هیچکدام مشروط به قومیت یا مذهبی خاص نشده بود. تمام تبعه‌ی دولت بدون استثنا به عنوان اهل عثمانی نام برده شده بودند. اعضای مجلس و کلا تنها

نمایندگان برگزیده ی ناحیه ی خود نبوده، در همان حال نمایندگان همه ی عثمانی ها شمرده می شدند. (Karal, 1999: VIII/ 218; Davison, 2005: 404)

عبدالحمید دوم در اولین نطق افتتاحیه ی مجلس این جملات را ایراد نمود: « از این پس همه ی تبعه، فرزندان یک وطن شمرده شده، بر محور یک قانون و تحت حمایت آن به سر خواهند برد و همه به نام عثمانی شناخته خواهند شد...» در مراسم افتتاحیه ی مجلس به دنبال درخواست مخبر روزنامه ی تایمس - که در این جلسه حضور داشت - مبنی بر این که نمایندگان مسیحی را به او نشان دهند، یکی از مقامات در جواب به او چنین گفته بود: « این مبعوثان تماما اهل عثمانی اند و دیگر مسلمان، رومی یا ارمنی بودن آنها اهمیتی ندارد.» (Karal, 1999, VIII/497)

با توجه به اصول و محتوای قانون اساسی جدید رویکرد مشروطه ی اول را می توان در طرح و بسط مفهوم «هموطنی» و «ملت عثمانی» خلاصه کرد. بنا بر برخی نظرات، با قانون اساسی ۱۸۷۶ ایدئولوژی عثمانی گرایی به نقطه ی اوج خود رسید و بستگی به دولت، جایگزین وابستگی به مذهب شد (Osmanoğlu, 2004, 253). در یک کلام، دکترین قانون اساسی، عثمانی گرایی است و هدف این سیاست، جلوگیری از تجزیه ی امپراطوری و محافظت تمامیت ارضی آن است. اصول بنیادی که برای تحقق هدف فوق بکار گرفته شد، برخوردار کردن همه اتباع از حقوق مساوی، تکیه بر مفهوم مشترک وطن و مشارکت دادن همه آنها در اداره ی کشور از طریق سیستم پارلمانی بود.

جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷-۱۸۷۸) و نتایج آن، اولین ضربه ای شد که بر سر اندیشه ی عثمانی گرایی فرود آمد و آن را به شدت تضعیف کرد. در اثنای این جنگ شمار زیادی از مسلمانان ساکن بالکان توسط مسیحیان آنجا که تحت حاکمیت عثمانی می زیستند قتل عام شدند. این مسئله در کنار گسترش سیاست حمایت روسها از مسیحیان بالکان و آناتولی و تحریک اهالی رومی و ارامنه که از پیامدهای جنگ و متارکه ی آياستفانوس بود، زمینه ساز واکنش سرد مسلمانان امپراطوری علیه هموطنان مسیحی شد. از سوی دیگر، سلطان از بیم اینکه مجلس نمایندگان، وی را مسئول اداره و هدایت نادرست جنگ که به شکست عثمانی انجامیده، خواهند

دانست، همچنین، گویا از این رو که سیاست عثمانی گری را به ضرر شرایط آن مقطع تشخیص می داد، مجلس را تعطیل نمود و قانون اساسی را ملغی کرد. (Karal, 1999, VIII/ 498)

عثمانی گرایی در مشروطه دوم

با انحلال مجلس در فوریه ی ۱۸۷۸ استبداد عبدالحمید دوم تا اوت ۱۹۰۸ یعنی نزدیک سی و یکسال ادامه یافت. گویا پادشاه، اندیشه ی حریت مدحت پاشا و عثمانیان جوان را بیش از مسلمانان به نفع غیر مسلمین دانسته و فکر ایجاد ملت عثمانی را امری تحقق نیافتنی پنداشته بود. غیر مسلمانان در مسأله انتخابات و هنگامی که در مجلس مبعوثان بودند، تمام تلاش خود را برای تحقق آمال ملی خود بکار بردند و مقدمات تصویب لوایحی در خصوص استقلال خود از امپراطوری را فراهم آوردند. برخی دولتمردان نیز در این عقیده با عبدالحمید مشترک بودند. در میان این ها می توان به احمد وفیق، ابراهیم ادهم و سعید پاشا عین لی اشاره کرد که هر سه از تحصیل کردگان اروپا بودند و آگاهی کافی از اوضاع سیاسی فرهنگی غرب داشتند. آنها بر این اعتقاد بودند که نظام مشروطه زمینه های مختاریت و استقلال تبعه ی غیر مسلمان را که به نسبت مسلمانان از سطح فرهنگی بالایی برخوردار بوده و حمایت غرب را نیز با خود داشتند فراهم خواهد آورد و به این ترتیب، تجزیه ی امپراطوری در مدت زمانی کوتاه به واقعیت خواهد پیوست. (Türk Dünyası El Kitabı, 1992: I/501)

عبدالحمید پس از برچیدن مجلس به سیاست عثمانی گرایی نیز پایان داد و به اسلام گرایی روی آورد. این پادشاه، بهترین راه محافظت از یکپارچگی امپراطوری را در برابر فشارهای گوناگون دول غربی و روسیه، متحد ساختن تبعه ی مسلمان از طریق تأکید بر علایق دینی آنها می دانست. (همانجا)

اداره ی مطلقه و متمرکز عبدالحمید باعث شدت یافتن حرکت ترکان جوان که فعالیت خود را از زمان سلطان عبدالعزیز آغاز نموده بودند و نیز تکاپوهای پنهانی تعداد زیادی از روشنفکران که راه نجات مملکت از ضعف و عقب ماندگی را برچیدن نظام مزبور می دانستند، شد. این گروه که در زمان عبدالعزیز به عثمانیان جوان شناخته بودند در عهد عبدالحمید دوم به ترکان جوان یا

«ژون ترک ها»^۱ موسوم شدند. ژون ترک ها فعالیت های خود را با هدف انهدام استبداد عبدالحمید سازماندهی کرده بودند. قدرتمندترین و موفق ترین گروه این سازمان، «جمعیت اتحاد و ترقی» بود. (Hayta, Ünal, 2005: 193) ژون ترک اصطلاحی است که اروپائیان در ارتباط با مخالفت مشروطه خواهانه علیه عبدالحمید بکار برده و رایج کرده اند. علاوه بر این، از دوره مشروطه دوم بطور مشخص با عنوان عصر ژون ترک نیز نام می برند. البته از نظر برخی محققان این اصطلاح تا حدی گمراه کننده است؛ زیرا از میان مشروطه خواهان لیبرال تنها گروهی کوچک یعنی ملی گرایان ترک را مستفاد می کند؛ در حالیکه در صفوف ژون ترک ها، افراد زیادی غیر از ترک ها مانند عرب ها، آلبانیایی ها، یهودی ها و در آغاز حتی ارمنی ها و روس ها حضور داشتند. همچنین، اینکه تصور شود ژون ترک ها اعتقادی به حمایت از امپراطوری و نظام پادشاهی آن نداشتند و در پی برچیدن امپراطوری و تشکیل یک دولت ملی - کاری که آتاتورک طی سالهای بعد در پی انجام آن بود - بودند، یک خطای تاریخی است. (Kayalı, 2003: 4) تمام جمعیت های مخالف حاکمیت عبدالحمید تحت عنوان ژون ترک نام برده شده اند. همه ی آنها علیرغم اختلاف نظرها یک هدف مشترک داشتند و آن سرنگون کردن حکومت عبدالحمید و برقراری مجدد رژیم مشروطه بود. در یک تعریف مختصر، ژون ترک ها، ملی گرایان عثمانی و نه ترک بودند. آنها سیاست اتحاد عناصر را تعقیب می کردند. بر اساس دیدگاه ایشان، علت اصلی تفرقه و مانع عمده ی اتحاد گروه های قومی، نژادی مختلف در جامعه ی عثمانی در وهله ی اول بهانه جویی و سوء استفاده ی اروپائیان از حقوق اقلیت ها و به تبع آن دخالت در امور داخلی این دولت است. غرب در صدد تجزیه ی امپراطوری عثمانی و اشغال آن بوده و برای وصول به این هدف خواستار اعطای مختاریت به گروه های نژادی و اجرای اصلاحات به نفع آنهاست. (Doğuştan..., 1989: VIII/24) پس از کنگره ی ۱۹۰۲ پاریس، ژون ترک ها به دو گروه منشعب شدند: احمد رضا بیگ، «جمعیت ترقی و اتحاد» و پرنس صلاح الدین بیگ «جمعیت تشبث شخصی و عدم مرکزیت» را پایه گزارى نمودند. در سپتامبر ۱۹۰۶ نیز در سلانیک، گروهی ده نفره که سه تن از آنها افسران ارتش بودند «جمعیت حریت عثمانی» را بنیان نهادند. سپس در

سال ۱۹۰۷ میان جمعیت حریت عثمانی و جمعیت ترقی و اتحاد، پیمانی منعقد شد و این دو گروه به هم پیوستند: جمعیت اتحاد و ترقی. (Tunya, 1998, I/ 53)

در مواد ۴،۲،۱ نظامنامه ی جمعیت اتحاد و ترقی از سیاست عثمانی گرایی به صراحت طرفداری شده است:

ماده ۱. جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی متشکل از همه ی اهالی عثمانی اعم از زن و مرد با هدف آگاه ساختن هموطنان مسیحی و مسلمان از شیوه ی اداره ی حکومت حاضر که اصول اساسی حقوق بشر چون حریت، مساوات و عدالت را نقض کرده و با ایجاد مانع در راه ترقی عثمانیان ید تسلط اجانبه را بر کشور هموار ساخته، تأسیس شده است.

ماده ۲. هدف جمعیت، تلاش در جهت تحصیل منافع عمومی است و ملیت، قومیت، جنسیت و مذهب در این خصوص نادیده گرفته خواهد شد.

ماده ۴. از نظر این جمعیت، حفظ منصب خلافت و سلطنت سلاله ی نجیبه ی عثمانیه ضروری است. (همان، ۱/۷۰)

در جایی دیگر، جمعیت مزبور هدف خود را از فعالیت سیاسی چنین خلاصه می کند: « مقصد اصلی جمعیت، رهانیدن وطن از شرایط ناگوار فعلی، نجات ملت گرفتار در پنجه ی ظلم و اسارت و برخوردار کردن آنها از یک زندگی شرافتمندانه بدون در نظر گرفتن جنس و مذهب است. همچنین، این جمعیت تلاش خواهد کرد تا حقوق مقدسه و منافع ملیه ی عموم افراد عثمانیه را بلا فرق استحصال نماید و از این رو در جهت تأمین قانون اساسی ۱۲۹۳ [۱۸۷۶م] به عنوان حافظ حقوق سیاسی و اساسیه ی ملت گام خواهد برداشت. » (همان، ۱/۸۲)

چنانکه در بالا ملاحظه می شود، اصول مشترک در جغرافیای اندیشه ی اتحادیون یا به تعبیر خودشان «اتحاد چی» ها، در وهله ی اول برقراری مجدد قانون اساسی، سپس تعقیب سیاست مشروطه خواهی - عثمانی گرایی بود. با این حال، تفکر عثمانی محوری بیش از همه خود را در چارچوب قانون اساسی متبلور می ساخت.

این مفهوم یعنی عثمانی گرایی در میان شهروندان عثمانی بیش از همه، توسط روشنفکران و منوران تأکید می شد. موضوع دیگر اینکه در میان متفکران و سیاسیون، برداشت و تلقی کاملاً

یکسانی از اصطلاح «عثمانی» و «عثمانی گرایی» وجود نداشت و همین مسأله را میتوان به عنوان یکی از نشانه های آغازین زوال این اندیشه در عرصه ی اداری-سیاسی جامعه تلقی کرد. به عنوان مثال احمد رضا و همفکرانش عثمانی گرایی را بیشتر در معنای ترکی گرایی بکار می گرفتند. در مقابل او، اسماعیل کمال بی و یا حزب داشناک، عثمانی گرایی را ابزار اتصال اقوام مختلف می دیدند. (Somel, 2003, 107)

در میان اتحادیون، عبدالله جودت و پرنس صلاح الدین از کسانی هستند که در باب عثمانی گرایی اندیشه هایی را مطرح ساخته اند. در دیدگاه جودت، مهمترین بعد مفهوم عثمانی گرایی حمایت از فرهنگ اقلیت های مختلف داخل مرزهای دولت عثمانی است. پرنس صلاح الدین به سنتزی هماهنگ از لیبرالیسم و عثمانی گرایی اعتقاد داشت. با اعلان مشروطیت ۱۹۰۸، صلاح الدین در نوشته هایی که با موضوع عثمانی گرایی منتشر نمود، بر جایگاه اتباع عثمانی در حفظ یکپارچگی امپراطوری و تقویت آن تأکید کرد. او با طرح این اصل که «دولت عثمانی متعلق به عثمانی هاست» در یک معنا خواستار برابری و تساوی همه ی عناصر موجود در امپراطوری بود. البته ناگفته نماند که بنا بر نظر او، عناصر مسیحی در این دولت جز جزایر اژه در هیچ جای دیگر، نسبت به مسلمانان از اکثریت برخوردار نیستند. (همان، ۱۰۸-۱۰۹)

مباحث مربوط به عثمانی گرایی در دوره ی مشروطه دوم به حوزه ی نشر نیز راه یافت و نشریات و روزنامه ها به محل تضارب آراء ملی گرایان ترک، اسلام گرایان و طرفداران عثمانی تبدیل شد. از نمونه های این مباحث می توان به مناظرات میان یوسف آقچورا و علی کمال، آقچورا و احمد فرید، سلیمان نظیف و مصطفی ساتی، مصطفی ساتی و ضیاء گوگ آلپ و ضیاء گوگ آلپ با یوسف آقچورا اشاره کرد.

پس از مشروطه ی دوم و جنگ های بالکان، ملی گرایان ترک، اسلام گراها و غیر مسلمانان هر کدام از منظرهای متفاوت اندیشه ی عثمانی گرایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند. نکته ی مهم در این میان این بود که دیگر کسی به دنبال ایجاد ملت عثمانی نبود. از این پس، عثمانی گرایی نه به عنوان هدف، بلکه تنها وسیله ای برای مطالعه و آسیب شناسی جریان ملی گرایی ترک و ابزاری جهت وصول به اهداف ملی تلقی می گشت. (Doğuştan..., 1989: VII/59)

یوسف آقچورا سالها قبل در ۱۹۰۴- یعنی چهار سال قبل از اعلان مشروطیت دوم- هنگامی که برای اولین بار رساله ی سیاسی خود را منتشر ساخت با ذکاوتی که داشت، به عدم کارایی سیاست عثمانی گرای پی برده بود. او معتقد بود با تشکیل ملت عثمانی، ترکان در این امپراطوری هضم شده، اقتدار و حاکمیت به عرب ها که در اکثریت هستند، تعلق خواهد گرفت. همچنین، ملیت ها و قومیت های مختلف داخل عثمانی از همگرایی با یکدیگر خودداری خواهند کرد. حتی روسیه نیز به دلایل مذهبی و سیاسی مانع تحقق این یکپارچگی خواهد شد. آقچورا با تکیه بر همه ی این تحلیل ها به این نتیجه می رسد که « دیگر در این زمان، مشغول ساختن خود با ایده ی ایجاد ملت عثمانی تلاشی بیهوده است.» (Akçura, 2005, 16-17)

اتحادیون در آغاز از معتقدان ایدئولوژی عثمانی گرای بودند؛ اما با در نظر گرفتن تلاش های ملی گرایانه ی تبعه ی مسیحی، اعراب و نیز آلبانیایی های مسلمان، از این سیاست صرف نظر کردند. طی این سال ها، حیات فکری امپراطوری مشغول جریان های مختلفی بود. سرانجام اتحادیون راه نجات مملکت را در ترک گرای ضیاء گوگ آلب و همفکران او یافتند و از این رو، در حرکت های اصلاح طلبانه ی خود از افکار وی بهره ی فراوان گرفتند (Türk Dünyası El Kitabı, 1992, I/ 503).

طی سالهای جنگ جهانی اول شاهد اوج گیری اندیشه ی ملی گرای ترک و در کنار آن سیاست اسلام گرای هستیم. دیگر سخن از اتحاد عناصر برای تشکیل جامعه ای یکپارچه در میان نبود و با فروپاشی امپراطوری عثمانی، ایده ی عثمانی گرای نیز برای همیشه از میان رفت.

منابع

- Akçura, Yusuf, (2005) Üç Tarz-ı Siyaset., Lotus Yay, Ankara
Büyük Kültür Ansiklopedisi,(1984) C.VIII , Ankara.
Davison,Rodric H, (2005) Osmanlı İmparatorluğun'da Reform 1856-1876,
türkçesi: Osman Akınhay, Agora kitaplığı Yay, İstanbul .

- Doğuştan Günümüze Büyük İslam Tarih Ansiklopedisi*, (1989) C.XIII, Çağ Yay, İstanbul.
- Hayta, Necdet, Uğur,Ünal, (2005) *Osmanlı Devletin'de Yenileşme hareketleri*, Gazi Kitabevi Yay, Ankara.
- Karal, Enver Ziya, (1999) *Osmanlı Tarihi C.V,VIII*, Türk Tarih Kurumu, Ankara.
- Kayalı, Hasan, (2003) *Jön Turkler ve Araplar.*, Tarih Vakfı Yurt Yay, İstanbul.
- Osmanoğlu,Cihan, (2004) *Tanzimat Dönemi itibariyle Osmanlı Tabiiyetinin Vatandaşlığının Gelişimi.*, Legal Yay, İstanbul.
- Somel, Selcuk Akşın, (2003) *Osmanlı Reform Çağında Osmanlılık Düşüncesi (1839-19139)*,Modern Türkiye'de Siyasi Düşünce, C.I, İletişim Yay, İstanbul.
- Sungu, Ihsan, *Tanzimat ve Yeni Osmanlılar.*
- Tunya, Tarık Zafer, (1998) *Türkiye'de Siyasal Partiler.*, C.I, İletişim, Yay, Ankara.
- Türk Ansiklopedisi*, (1976) C.XXIV, Ankara.
- Türk Dünyası El Kitabı*, (1992) Türk Kültür Araştırma Enstitüsü, C.I, Ankara.
- Ülken, Hilmi Ziya, (1999) *Tanzimattan Sonra Fikir Hareketleri.*, Tanzimat,C.II, MEB Yay, Ankara.